

تحلیل عدم ایمان حداکثری مردم به پیامبران الهی با تاکید بر آیه «وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ»^۱

حمید محمدی^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۷/۲۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۰/۰۵

چکیده

بیشترین و بزرگ‌ترین تلاش انبیاء الهی و فلسفه بحث آنان این بوده است که عقاید حق را به مردم گوشزد کنند و آن‌ها را به صراط مستقیم هدایت کنند و در نهایت به سعادت ابدی رهنمون نمایند و با عقاید باطل مبارزه کرده و مردم را به توحید و ایمان دعوت نمایند ولی با این حال با دقت در آیات قرآن متوجه می‌شویم بیشترین چیزی که پیامبران الهی را رنج می‌داده، ایمان نیاوردن اکثر قومشان بوده است؛ به‌طوری که در سوره شعراء بعد از بیان داستان هفت پیامبر الهی این آیه شریفه تکرار می‌شود: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ». این تکرار در این سوره که در مجموع هشت مورد است، نشانگر ایمان نیاوردن اکثر مردم به پیامبران الهی بوده است. سؤال پژوهش این است که چرا اکثر مردم به پیامبران الهی ایمان نمی‌آوردند؟ جستار پیش رو با روش توصیفی - تحلیلی با بهره‌گرفتن از سایر آیات قرآن و تحلیل عدم ایمان حداکثری مردم به پیامبران می‌باشد. نتایج حاصله نشانگر آن است که عاملی مانند پیروی از جهالت، هوای نفس، استکبار داشتن، تبعیت از مستکبران، حسادت، حب مال و دنیا، تقلید کورکورانه، آلوده شدن به گناه و غفلت‌زدگی، از جمله مهمترین عوامل ایمان نیاوردن مردم به پیامبران الهی بوده است که خداوند در قرآن به آن‌ها اشاره فرموده است.

واژگان کلیدی: ایمان، جهل، کفر، اکثریت.

۱. دانش آموخته سطح ۳ فقه و اصول، حوزه علمیه قم.

مقدمه

انسان‌ها ذاتاً به گونه‌ای آفریده شده‌اند که بدون آموزش و تجربه به امور زیبا و اخلاقی تمایل دارند؛ گذشته انسان‌ها نشان‌دهنده آن است که عقیده به موجودات خارق‌العاده و اعتقاد به جهانی غیر از جهان مادی از جمله واقعیت‌های زندگی آن‌هاست و میان آدمیان و گرایش‌های درونی آنان آمیخته با تعلق خاطر، عقیده و ایمان است. اگر آنان خود را به واقعیت عالم هستی پیوند نزنند، برای خود از سنگ و چوب و... مرکز اتکاء خواهند ساخت و به آن دل خواهند بست و این سرّ دعوت انبیاء الهی به اصول ایمان است. بیشترین و بزرگ‌ترین تلاش انبیاء الهی و فلسفه بعثت آنان این بود که عقاید حق را به مردم گوشزد و با عقاید باطل آن‌ها مبارزه کنند و مردمی موحد تربیت نمایند؛ ولی با این حال، اکثر قوم پیامبران الهی به آن‌ها ایمان نیاوردند. دلیل این مطلب، آیه شریفه «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ» است که هشت بار در سوره شعراء بعد از ذکر داستان حضرت موسی، (شعراء: ۶۷) حضرت ابراهیم، (همان: ۱۰۳) حضرت نوح، (همان: ۱۲۱) حضرت هود، (همان: ۱۳۹) حضرت صالح، (همان: ۱۵۸) حضرت لوط (همان: ۱۷۴) و حضرت شعیب (همان: ۱۹۰) تکرار شده که نشانگر آن است اکثر مردم این انبیاء را تکذیب کرده و به ایشان ایمان نیاوردند. حال سؤال این است که چرا اکثر مردم به پیامبران الهی ایمان نیاوردند؟ پژوهش پیش‌رو سعی نگارنده بر آن است که با بهره‌گیری از آیات قرآن به این سؤال پاسخ دهد که با وجود فطری بودن گرایش به دین و ایمان از طرفی و وجود دلایل روشن و قاطع عقلانی بر اصول ایمان از سوی دیگر و همچنین تلاش‌های طاقت‌فرسای انبیاء کرام علیهم‌السلام، چرا اکثریت مردم به ندای توحید ایشان لبیک نگفتند و راه سعادت را به روی خود بستند؟

ضرورت پژوهش پیش‌رو کشف علل عدم ایمان مردم بوده تا با بهره‌گیری از آن، خود و جامعه گرفتار نشده و راه سعادت را طی کنیم.

اما درباره پیشینه موضوع مورد بحث باید بیان کرد، با بررسی‌های انجام گرفته توسط نگارنده، این نتیجه حاصل شده است و تا کنون پژوهشی در این زمینه صورت نگرفته و

نزدیکترین تحقیقات در این باره به قرار زیر است:

۱. مقاله «بررسی تحلیلی عوامل ایمان نیاوردن به اسلام از منظر قرآن» (رسا، امید و فراهانی، محمد در مجله «پژوهش های نوین در آموزه های قرآن و سنت» در پاییز و زمستان ۱۳۹۸ در شماره ۴ به طبع آراسته شده است). نویسنده در این پژوهش به دنبال علل عدم ایمان مردم به اسلام را مورد بررسی قرار داده است و به سائر ادیان التفاتی نداشته است.
۲. مقاله «راز بعثت انبیاء: ویژگی های بعثت هر پیامبر» (حسنی، علی اکبر در مجله «درس هایی از مکتب اسلام» اردیبهشت ۱۳۶۱، سال ۲۲ در شماره ۲ چاپ شده است). در این نوشتار اهداف انبیاء که همان موحد کردن مردم بوده است، مورد بررسی قرار گرفته است.

۱. مفهوم شناسی

یکی از کارهای مهم در امر پژوهش، روشن کردن و تمایز کلید واژه های مهمی است که نوشتار در اطراف آن سامان یافته است؛ از این رو در ادامه به تبیین کلماتی خواهیم پرداخت که در این مقاله ناگزیر از به کارگیری و استفاده از آنها هستیم.

۱-۱. ایمان

ایمان از واژه «أمن» گرفته شده و از بررسی سخنان واژه شناسان استفاده می شود که آنان برای کلمه ایمان معنای متعددی ذکر کرده اند؛ برخی از آنان، ایمان را به معنی «تصدیق» (فراهیدی، ۱۴۰۹ق: ۳۸۹/۸) بر «ضد تکذیب» (ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ۲۱/۱۳) و برخی دیگر به معنای «آرامش قلبی» (فیومی، ۱۴۱۴ق: ۲۴) گرفته اند ولی در جمع بندی میان دیدگاه های واژه شناسان به نظر می رسد به معنای «اطمینان و آرامش باشد» (مصطفوی، ۱۴۳۰ق: ۱۶۵/۱).

در باره معنای اصطلاحی ایمان نیز متکلمان شیعه چند دیدگاه را مطرح ساخته اند؛ برخی بر آنند که ایمان تنها یک رکن دارد و آن همان باور قلبی است و اقرار به زبان و عمل به ارکان در آن نقشی ندارد. این قول منسوب به شیخ طوسی (م ۴۶۰ ق) است (پژوهشکده تحقیقات اسلامی، ۱۳۸۶ش: ۷۳) ولی برخی دیگر از متکلمان ایمان را دارای دو رکن دانسته اند؛ باور قلبی و اقرار زبانی. اینان معتقدند ایمان عبارت از باور قلبی و اقرار زبانی

است و تصدیق قلبی هر چند لازم است، ولی کافی نیست (خواجه نصیرالدین، ۱۴۰۷ق: ۳۰۹). بعضی هم بر آنند که ایمان افزون بر باور، اقرار و عمل، رکن دیگری نیاز دارد و آن عبارت است از تبلیغ و نشر آئین حق و اقامه دلیل بر مبانی دین و زدودن آثار شک و تردید از قلوب بندگان (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱ش: ۲۷۸/۲۰). در جمع بندی می توان گفت آنچه در روایات آمده و بر آن تکیه شده است؛ ایمان باور قلبی، اقرار زبانی و عمل به ارکان بدنی است (ابن بابویه، ۱۳۷۸ش: ۲۲۶/۱؛ ابن بابویه، ۱۳۶۲ش: ۱۷۸/۱؛ نهج البلاغه، ۱۴۱۴ق: ۵۰۸) و سایر موارد از لوازم ایمان است.

۱-۲. نبی

برخی از لغویان واژه «نَبَأ» را مطلق «خبر» معنا می کنند (جوهری، ۱۳۷۶ش: ۷۴/۱؛ فیروزآبادی، ۱۴۱۵ق: ۳۷/۱) و برخی دیگر نبی را به معنای خبری که فایده و سود بزرگی دارد که از آن خبر، علم و دانش حاصل می شود و بر ظن و گمان غلبه می کند، گرفته اند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۷۸۸). در اکثر آیات قرآن، «نَبَأ» به معنای خبری که فایده بزرگی دارد، استعمال شده است (قرشی، ۱۳۷۱ش: ۷/۷). واژه «نبی» بر وزن «فعلیل» نیز، به معنی فاعل یعنی خبر دهنده است (جوهری، ۱۳۷۶ش: ۷۴/۱).

در مورد فرق بین «رسول» و «نبی» برخی گفته اند: «فرق میان نبی و رسول به عموم و خصوص مطلق است؛ به این معنا که رسول آن کسی است که هم مبعوث است، و هم مأمور به تبلیغ رسالت، و ولی نبی کسی است که تنها مبعوث باشد، چه مأمور به تبلیغ باشد یا نباشد؛ ولی این فرق مورد تأیید کلام خدای تعالی نیست، برای اینکه می فرماید: ﴿وَإِذْ كُنَّا فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا﴾ (مریم: ۵۱) که در مقام مدح و تعظیم موسی علیه السلام او را هم رسول خوانده، و هم نبی، و مقام مدح اجازه نمی دهد این کلام را حمل بر ترقی از خاص به عام کنیم، و بگوییم، معنایش این است که اول نبی بود و بعداً رسول شد. این قول را علامه طباطبایی (م. ۱۴۰۲ق) بدون ذکر قائل آن ذکر می کند (طباطبایی، ۱۳۹۰ش: ۱۳۹/۲). دیدگاه برخی دیگر این است که: «نبی کسی است که وحی بر او نازل می شود و آنچه را به وسیله وحی دریافت می کند چنان که مردم از او بخواهند در اختیار آن ها می گذارد و رسول در مقام ابلاغ وحی و تبلیغ و نشر احکام خداوند و تربیت نفوس از

طریق تعلیم و آگاهی بخشیدن است. بنابراین رسول کسی است که موظف است در حوزه مأموریت خود به تلاش و کوشش برخیزد و از هر وسیله‌ای برای دعوت مردم به سوی خدا و ابلاغ فرمان او استفاده کند، و برای یک انقلاب فرهنگی، فکری و عقیدتی تلاش نماید» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱ش: ۴۴۰/۱). ولی به نظر می‌رسد فرق این دو این است که بگوییم: «نبی عبارت است از کسی که برای مردم آنچه مایه صلاح معاش و معادشان است، یعنی اصول و فروع دین را بیان می‌کند، البته این مقتضای عنایتی است که خدای تعالی نسبت به هدایت مردم به سوی سعادتشان دارد، ولی رسول عبارت است از کسی که حامل رسالت خاصی باشد، مشتمل بر اتمام حجّتی که به دنبال مخالفت با آن عذاب و هلاکت و امثال آن باشد، چنان که خداوند در قرآن فرمود: ﴿لَيْتَلَّا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾ (نساء: ۱۶۴) و از کلام خدای تعالی در فرق میان رسالت و نبوت بیش از مفهوم این دو لفظ چیزی استفاده نمی‌شود (طباطبایی، ۱۳۹۰ش: ۱۴۰/۲).

۲. پیروی از جهالت

در نظر لغت‌شناسان جهل به معنای «نقیض علم» آمده است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ۱۲۹/۱۱؛ طریحی، ۱۳۷۵ش: ۳۴۵/۵؛ فراهیدی، ۱۴۰۹ق: ۳۹۰/۳) ولی مرحوم مظفر (م. ۱۳۸۳ق) تحقیقی درباره این واژه دارند و بر این دیدگاه هستند که این معنای محدود و تنگ، برای واژه جهل که آن را در تقابل با علم قرار می‌دهد، اصطلاح جدیدی است و گر نه جهل در اصل لغت در برابر حکمت و تعقل و اندیشه قرار می‌گیرد و با آن‌ها تقابل دارد [نه با علم] از این رو «جهل» تقریباً معنای سفاهت و عمل سفیهانه را می‌رساند (مظفر، ۱۴۳۰ق: ۷۸/۳).

از منظر قرآن مهمترین عواملی که باعث شد، اکثریت مردم به ندای توحید انبیاء الهی گوش ندهند و ایمان نیاورند، جهل آن‌ها بوده است و مخالفت با انبیاء در طول تاریخ، اغلب براساس جهل بوده است. به گونه‌ای که به جهل برخی امت‌ها در قرآن اشاره شده است و جهل، فصل مشترک بین آن‌هاست؛ در مورد قوم حضرت نوح علیه السلام در قرآن می‌خوانیم که خطاب به قومش فرمود: ﴿وَلِكَيْتِي أَزَاكُمُ قَوْمًا تَجْهَلُونَ﴾ (هود: ۲۹)؛ علامه طباطبایی (م. ۱۴۰۲ق) در تفسیر این آیه می‌نویسد: «مراد از جهل در اینجا جهل به مسئله معاد است و اینکه نمی‌دانند حساب و جزاء تنها و تنها به دست خدای تعالی است نه دست کس

دیگر» (طباطبایی، ۱۳۹۰ش: ۲۰۸/۱۰) و دیدگاه آیت‌الله مکارم شیرازی در تفسیر نمونه این است که مراد از جهل قوم نوح، جهل به ملاک ارزش‌هاست. چه جهل و نادانی از این بالاتر که مقیاس سنجش فضیلت را گم کنند و آن را در ثروت و تمکن مالی و مقام‌های ظاهری و سن و سال جستجو کنند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱ش: ۷۶/۹). در مورد قوم حضرت هود علیه السلام مانند همین تعبیر آمده است: «وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ» (احقاف: ۲۳) همچنین در مورد قوم حضرت موسی علیه السلام وقتی از دریا عبور کردند، دیدند عده‌ای بت‌ها را پرستش می‌کنند، از پیامبرشان درخواست بت کردند. جواب حضرت موسی در مقابل این سخن‌شان این بود که شما قومی جاهل هستید: «وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ» (اعراف: ۱۳۸). آن‌ها بعد از دیدن آن‌همه معجزات، هنوز در جهالت بودند و فکر می‌کردند عبادت غیر خدا جایز است و توجه نداشتند که بت شایسته پرستش نیست. حضرت موسی به آن‌ها فرمود: «شما مردمی نادان هستید و از عظمت و صفات خداوند بی‌خبرید. اگر خداوند را درست شناخته بودید چنین خواهشی نمی‌کردید» (طبرسی، ۱۳۷۲ش: ۷۲۴/۴). خداوند در آیه ۳۹ سوره یونس ضمن اشاره به جهل به عنوان یکی از علل اساسی مخالفت‌های مشرکان می‌فرماید: «بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ» (یونس: ۳۹) آن‌ها قرآن را به‌خاطر اشکالات و ایرادها انکار نمی‌کردند، بلکه تکذیب و انکارشان به‌خاطر این بود که از محتوای آن آگاهی نداشتند؛ در واقع عامل انکار، عدم آگاهی و جهل آن‌ها بوده است ولی اینکه منظور از این جمله، جهل درباره چه اموری بوده است، مفسران احتمالات متعددی داده‌اند که تمام آن‌ها می‌تواند در آیه منظور بوده باشد، از جمله: جهل به معارف دینی و مبدأ و معاد و یا جهل به اسرار احکام، جهل به مفهوم بعضی از آیات متشابه، جهل به مفهوم حروف مقطعه و یا جهل به درس‌های عبرت‌انگیزی که هدف نهایی، ذکر تاریخ پیشینیان بوده است. مجموع این جهالت‌ها و بی‌خبری‌ها، آن‌ها را وادار به انکار و تکذیب می‌کرد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱ش: ۲۹۴/۸).

از آنچه بیان شد مشخص می‌شود پیامبران الهی همواره با جهل امت‌هایشان مواجه بودند گرچه متعلق جهلشان با یکدیگر فرق داشته است ولی در اصل جهالت، مساوی بوده‌اند و بر مدار عقل و تعقل حرکت نمی‌کرده‌اند و امتی که براساس عقلانیت حرکت نکند، هدایت

و راهبری آن‌ها سخت خواهد بود. از این رو از آیات قرآن استفاده می‌شود تعداد کسانی که به انبیاء الهی ایمان آورده و ثابت قدم مانده بوده باشند، اندک بوده است و در آخر بعد سال‌ها تلاش وقتی از هدایت آن‌ها ناامید می‌شدند عذاب الهی بر آن‌ها فرود می‌آمد.

۳. پیروی از هوای نفس

ابن فارس «هوای نفس» را به معنای «خالی و سقوط» معنا کرده است (ابن فارس، ۱۴۰۴ق: ۱۵/۶). «أَفَتَدْتُهُمْ هَوَاءً» (ابراهیم: ۴۳) یعنی دل‌هایشان خالی است و اگر به هوای نفس، «هوا» گفته می‌شود بدان جهت است که باعث سقوط انسان می‌شود. به این نکته نویسنده مفردات (م. ۵۰۲ق) اشاره کرده است: «سُمِّيَ بِذَلِكَ لِأَنَّهُ يَهْوِي بِصَاحِبِهِ فِي الدُّنْيَا إِلَى كُلِّ دَاهِيَةٍ، وَ فِي الْآخِرَةِ إِلَى الْهَوَايَةِ» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۸۴۹) - هوای نفس - صاحبش را در دنیا به رنج و مصیبت و در آخرت به جهنم می‌رساند. پیروی از هوای نفس یعنی این که شخص چیزی را که دلش می‌خواهد انجام دهد نه آن چه که وحی می‌گوید و چون کارهای فرد بر مدار وحی نیست باعث سقوط او می‌شود. پیروی از هوای نفس مورد مذمت قرآن است؛ به طوری که این کار به عنوان معبود قرار دادن آن، قلمداد شده است. در دو مورد در آیات کریمه بر آن اشارت رفته است؛ نخست، آیه ۴۳ سوره فرقان: «أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاءً» و دیگری در سوره جاثیه، آیه ۲۳ «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاءً». علامه طباطبایی در توضیح این مطلب می‌فرماید: «معبود گرفتن هوای نفس» اطاعت و پیروی کردن آن است، بدون اینکه خدا را رعایت کند و خدای تعالی در کلام خود مکرر پیروی هوای نفس را مذمت کرده و اطاعت از هر چیزی را عبادت آن چیز خوانده است (طباطبایی، ۱۳۹۰ش: ۲۲۳/۱۵).

یکی از بزرگ‌ترین علل عدم ایمان اکثریت مردم به پیامبران الهی، پیروی از هوای نفس بوده است. علامه جوادی آملی در این باره می‌فرماید: «شاید بتوان گفت ریشه و اساس شرک که بزرگ‌ترین ظلم انسانی است: «إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» (لقمان: ۱۳)، هواپرستی است و اگر علل دیگری برای شرک بیان می‌شود، در واقع تحلیل و تفصیل همین علت العلل است و نمی‌توان آن‌ها را علت‌های مستقل از این علت قرار داد. خودمحوری انسان گاهی چنان در همه فضا وجود او رسوخ می‌کند که نمی‌گذارد هیچ ذره‌ای از حقیقت بر جان

ملکوتی وی بتابد. بت بیرون، نوزاد بت درون است. اگر خوب دقت کنیم، جز هوای و هوس هیچ منشأ و علتی برای این رفتار نمی توان پیدا کرد که در برابر جسم جامد یا انسانی مانند خودش یا حیوانی، تسلیم محض باشد و او را پرستش کند. پوچی بت پرستی با یک تنبّه کوچکی معلوم می شود، ولی چرا مشرکان با این همه هشدار انبیاء باز متعصبانه به کار خود ادامه می دهند؟ آیا جز آن است که هوای نفس آنان مانع هدایت شان می شود؟ آیا جز آن است که خدای انسان خودمحور، هوای نفس اوست؟ قوانین مورد قبول وی را وهم و خیال، تدوین می کند نه وحی و عقل. امر و نهی به دست حاکم درون او، یعنی نفس اماره است» (جوادی آملی، ۱۳۸۳ش: ۶۳۵).

این تبیین علامه جوادی در مورد مبدأ و توحید بود که هوای نفس باعث شرک می شود، همین هوای نفس باعث انکار معاد هم می گردد که قرآن کریم در این باره می فرماید: «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ» (قیامت: ۳-۵)؛ آیا انسان می پندارد که هرگز ریزه استخوان هایش را گرد نخواهیم آورد؟! آری [بلکه] تواناییم که [خطوط] سر انگشتانش را [یکایک] درست [و بازسازی] کنیم. ولی نه، انسان می خواهد که در پیشگاه او فساد کاری کند.

علامه طباطبایی در ذیل این آیه می فرماید: این جمله تعلیلی است که در جای معلل خود که همان تکذیب قیامت و زنده شدن بعد از مرگ باشد نشسته و کلمه «بل» اعراض از این پندار و گمان است که بعث و احیایی بعد از موت نباشد، می فرماید: نه این گونه گمان نمی کند که ما استخوان هایش را جمع نمی کنیم، بلکه می خواهد مسئله بعث را تکذیب کند، تا به این وسیله پیش روی خود را در مدت عمرش باز کند؛ چون وقتی بعث و قیامتی نباشد، انسان چه دلیلی دارد که با قید و بند تقوا و ایمان دست و پای خود را ببندد (طباطبایی، ۱۳۹۰ش: ۱۰۴/۲۰). پس آنچه باعث شده قیامت را انکار کند، به قول علامه جوادی شبه علمی و جهل او نیست بلکه شهوت عملی است (جوادی آملی، ۱۳۸۳ش: ۶۳۵) و از این رو در برخی روایات، مبارزه با هوای نفس، جهاد اکبر نام گرفته است؛ (کلینی، ۱۴۰۷ق: ۱۲/۵) چون مهمترین عاملی که باعث سقوط انسان از انسانیت می شود، هوای نفس است.

۴. استکبار داشتن و تبعیت از مستکبران

استکبار دو نوع است: یک نوع آن، «استکبار عملی» است که در قرآن با قید «فِی الْأَرْضِ» آمده است، مثل آیه: «تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ» (احقاف: ۲۰) یعنی در زمین بزرگ فروشی می کنند و می خواهند خودشان را در زمین بزرگ تر بر دیگران بنمایانند. این همان استکبار عملی است که به معنی به استضعاف کشاندن دیگران می باشد. نوع دوم «استکبار اخلاقی» است؛ بدین معنا که انسان از نظر روحی در مقابل حقیقت خاضع نشود. این تکبر، در مقابل خداست نه در برابر مردم. در واقع فرد نمی خواهد زیر بار حقیقت برود. ممکن است خود شخص مستضعف باشد ولی در عین حال مستکبر هم باشد و اینکه خداوند شیطان را مستکبر می نامد، از همین معناست، (مطهری، ۱۳۸۴ش: ۹۱۱/۱۵) فرعون و پیروانش نیز به حقانیت خدا یقین داشتند ولی از روی تکبر و ظلم، حاضر به پذیرش دعوت موسی علیه السلام نشدند و به او ایمان نیاوردند. چنانچه خداوند می فرماید: «وَجَعَلُوا بَهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ غُلُوءًا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ» (نمل: ۱۴)؛ و آن ها در حالی که باطنشان به الهی بودن آن معجزات یقین داشتند، ستمکارانه و برتری جویانه انکار کردند. پس با تأمل بنگر که سرانجام مفسدان چگونه بود؟! نویسنده مجمع البیان (م. ۵۴۸ق) در ذیل این آیه شریفه می فرماید: فرعون و قومش به ستم (بر خود یا بنی اسرائیل) و برتری جویی و تکبر در برابر موسی به انکار پرداختند و این انکار - صرفاً - به زبان بود، زیرا در دل می دانستند که معجزات موسی حق است (طبرسی، ۱۳۷۲ش: ۳۳۳/۷). «واو» در «وَاسْتَيْقَنَتْهَا» حالیه است، یعنی این انکار آنان در حالی بود که خودشان به آیات الهی عالم بودند و یقین داشتند (ابوالفتح رازی، ۱۴۰۸ق: ۱۲/۱۵). قوم و پیروان فرعون نیز به دلیل تبعیت و پیروی از او در جرگه هدایت یافته گان قرار نگرفتند که خداوند در قرآن همین علت را بیان می کند: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُبِينٍ إِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَ مَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ» (هود: ۹۶-۹۷) مرحوم فیض کاشانی (م. ۱۰۹۱ق) در توضیح «أَمْرَ فِرْعَوْنَ» می فرماید: امر کردن فرعون به کفر ورزیدن مردم به حضرت موسی علیه السلام (فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق: ۴۷۰/۲)؛ پس معلوم می شود علت ایمان نیاوردن قوم فرعون تبعیت از مستکبری چون فرعون بوده است که قرآن در جای دیگری او را به عنوان پیشوای دعوت کننده به آتش یاد می کند: «وَ

جَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ» (قصص: ۴۱)؛ و آنان را [به کفر طغیانشان] پیشوایانی که دعوت به آتش می کنند، قرار دادیم و روز قیامت یاری نمی شوند.

۵. حسادت

حسد یکی از بیماری های مهلک قلبی است و ایمان نوری الهی است که دل را تجلی گاه حق می سازد و این نور معنوی با تنگی و تاریکی که در اثر حسد برای دل پیش می آید، سازگاری ندارد. امام باقر علیه السلام می فرماید: «إِنَّ الْحَسَدَ لَيَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ» (کلینی، ۱۴۰۷ق: ۳۰۶/۲)؛ همانا حسد ایمان را می خورد، آن گونه که، آتش هیزم را می خورد. آنان که چشم ندارند دیگران را در نعمت های الهی ببینند، از حق و حقیقت روی برمی گردانند. حسادت بزرگان و عالمان یهود به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و ایمان نیاوردن آنان گواهی بر این حقیقت است: «بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَغْيًا أَنْ يَنْزِلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ قَبَاؤًا يَغْضَبُ عَلَى غَضَبٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ» (بقره: ۹۰)؛ «بد چیزی است آنچه خود را به آن فروختند که از روی حسد به آنچه خدا نازل کرده کفر می ورزند، [و معترضانه می گویند:] چرا خدا از فضل و احسانش به هر کس از بندگانش که بخواهد [کتاب آسمانی] نازل می کند، پس آنان به خشمی بر روی خشمی سزاوار شدند. و برای کافران عذابی خوارکننده است». خداوند در این آیه، علت کفر یهود را با وجود علمی که آن ها به حقانیت اسلام داشتند، منحصرأ حسد و ستم پیشگی می داند. کلمه «بغیا» در آیه، مفعول مطلق نوعی است و جمله «أَنْ يُنْزَلَ اللَّهُ...» متعلق به مفعول مطلق است و حرف باء در کلمه «بغضب» به معنای مصاحبت و یا تبیین است و معنای جمله این است که «ایشان با داشتن یک غضب به خاطر کفرشان به قرآن و یک غضب به علت کفرشان به تورات که از پیش داشتند از طرفداری قرآن برگشتند». مقصود آیه این است که یهودیان قبل از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله و هجرتش به مدینه، پشتیبان آن حضرت بودند و همواره آرزوی بعثت او و نازل شدن کتاب او را می کشیدند، ولی همین که رسول خدا صلی الله علیه و آله مبعوث شد و به سوی ایشان مهاجرت کرد و قرآن بر او نازل شد، با اینکه او را می شناختند و یقین پیدا کردند که او همان کسی است که سال ها آرزوی بعثتش را می کشیدند، با این حال، حسد بر آنان چیره

گشت و مانع ایمان آوردن آنان شد؛ بنابراین به او کفر ورزیده و گفته‌های سابق خود را انکار کردند، همان‌طور که به تورات کفر ورزیدند، پس کفرشان به اسلام، کفری بالای کفر شد (طباطبایی، ۱۳۹۰ش: ۲۲۲).

۶. حبّ دنیا

یکی دیگر از عوامل مهم عدم ایمان بسیاری از مردم به انبیاء الهی، حبّ دنیا و دلبستگی به ظواهر دنیایی است. آنان که دلبسته مقامات دنیایی باشند، به حقیقت ایمان دست نمی‌یابند. خداوند در سوره بقره در آیات ۹۱-۹۶ به این عامل اشاره می‌کند و به جدال با یهود می‌پردازد. هدف قرآن از جدال در این آیات با این منطق عقلانی و سالم آن است که از یهود با دلیل و حجّت اعتراف بگیرد که در ادّعای خود مبنی بر اینکه به تورات ایمان دارند و ملّت برگزیده خدا هستند، دروغ می‌گویند. خداوند در آیه ۹۴ از این سوره به آنان می‌فرماید: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» «وقتی یهود آرزوی مرگ نمی‌کنند، پس در ایمان خود نیز راستگو نیستند». این دلیل، حجّتی است که بر همه مردم تطبیق می‌شود. از این رو، بر مسلمانان واجب است که این حجّت را معیاری برای خود قرار دهند؛ بدین ترتیب که اگر در بذل جان خود در راه خدا احساس راحتی می‌کنند، حقیقتاً به خدا ایمان دارند و اگر در هنگام نیاز، در بذل آن بخل می‌ورزند، اعتقاد آن‌ها برعکس ادّعایشان است.

براساس این آیات تنها انگیزه یهودیان برای تکذیب حضرت محمد ﷺ منافع شخصی و منافع مادی آنان بود؛ چراکه اینان ملّتی بودند که بر مبنای تقلّب، ربا و فحشا زندگی می‌کردند و حضرت محمد ﷺ این امور را تحریم می‌کرد، پس چگونه به او ایمان می‌آوردند؟! همچنین دلیل اینکه آن‌ها به توراتشان کافر شدند و پیامبران خود را کشتند، چیز دیگری نبود، جز اینکه آنان شیفته منافع شخصی خود بودند (مغنیه، ۱۳۷۸ش: ۳۰۴).

۷. تقلید کورکورانه

یکی دیگر از موجبات لغزش انسان، پیروی از اکابر و بزرگان و به عبارت دیگر تقلید کورکورانه از شخصیت‌های مهم زمان است. قرآن کریم در سوره احزاب آیه ۶۷ از زبان

گمراهان نقل می‌کند که در روز قیامت پشیمانی خود را اینچنین اظهار می‌دارند: «رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا»؛ «پروردگارا ما بزرگان و اکابر خود را اطاعت کردیم و آن‌ها ما را گمراه کردند».

اسلام طرفدار استقلال فکری و شخصیت عقلانی است. تقلید و تبعیت کورکورانه که امروزه نیز سخت معمول است نوعی گرایش به محدودیت فکری است. تقلید کورکورانه سبب بی‌ایمانی می‌شود و انسان را از اندیشه و تفکر باز می‌دارد. مؤمنان واقعی کسانی هستند که عقل را معیار قرار می‌دهند و سخنان را می‌شنوند ولی آن‌ها را غریبال کرده و بهترین‌ها را برمی‌گزینند و باقی را رها می‌کنند؛ یعنی چیزی را بدون دلیل، نه می‌پذیرند و نه رد می‌کنند. قرآن تقلید کورکورانه از روش پدران و مادران را سخت مورد نکوهش قرار داده و مردم را رهنمون می‌کند که به دنبال دلیل و برهان بروند: «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (نمل: ۶۴) و در آیه «وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ» (زخرف: ۲۳) خداوند متعال تقلید کورکورانه یهودیان از آباء و اجدادشان را بیان می‌کند و در ادامه آیات قبلی در مورد بهانه اصلی مشرکان برای بت‌پرستی که مسئله تقلید از نیاکانشان بود، نخست می‌گوید: این تنها ادعای مشرکان عرب نیست، [پیروی کورکورانه و جاهلانیه مخصوص اینان نیست] و به همین گونه پیش از تو در هیچ شهری بیم دهنده‌ای نفرستادیم، مگر آنکه سران خوشگذران و مست و مغرورش گفتند: ما پدرانمان را بر آیینی یافتیم و ما هم حتماً به آثارشان اقتدا می‌کنیم؛ یعنی این تقلید کورکورانه در همه زمان‌ها و بین همه اقوام بوده است و همچنین از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که سردمداران مبارزه با انبیاء و آن‌ها که مسئله تقلید از نیاکان را مطرح می‌کردند و سخت روی این مسئله ایستاده بودند، همان «مترفون» یعنی ثروتمندان مست و مغرور و مرفه بودند و از آنجا که غرق شهوات و هوس‌ها بودند، با قیام انبیاء و ایمان مردم به آن‌ها، به دوران خود کامگی‌هایشان پایان داده می‌شد و منافع نامشروعشان به خطر می‌افتاد. در نتیجه با انواع حيله‌ها و بهانه‌ها به فریب مردم می‌پرداختند و با پیش انداختن چنین موضوعاتی در پی رسیدن به منافع دنیایی خود بودند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱ ش: ۳۸/۲۱)؛ بنابراین انسان باید نه کورکورانه سنت‌گرا باشد و نه کورکورانه

سنت شکنی کند. سنت شکنی بی منطق، همان اندازه ضد انسانی است که سنت گرای بی منطق است. انسانی که اسیر سنت های گذشته باشد نمی تواند منطق را [در تفکرش] دخالت دهد (مطهری، ۱۳۸۴ ش: ۵۷۲/۲۸).

۸. آلوده شدن به گناه

آلوده شدن به گناه یکی از مهمترین عوامل ایمان نیاوردن مردم به انبیاء الهی است. این امر کار را به جایی می رساند که گناه کار آیات الهی را تکذیب می کند و از آن هم فراتر می رود و به استهزاء و تمسخر پیامبران و آیات الهی رو می آورد؛ به مرحله ای می رسد که دیگر هیچ موعظه و اندرز و اندازی در او مؤثر نیست و راهی جز عذاب دردناک الهی باقی نمی ماند. خداوند در آیه ۱۲ سوره مطفین می فرماید: «وَمَا يُكَذِّبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ»؛ «تنها کسانی روز جزا را تکذیب می کنند که متجاوز و گنه کارند». یعنی ریشه انکار قیامت، منطق و تفکر و استدلال نیست، بلکه افرادی که می خواهند پیوسته به تجاوزها ادامه دهند و در گناه غوطه ور باشند، منکر قیامت می شوند. «أَئِمْ» صفت مشبهه است و دلالت بر استمرار و ادامه گناه دارد. آن ها می خواهند بدون هیچ گونه احساس مسئولیتی و به گمان خود با نهایت آزادی و دوری از هر گونه فشار و ناراحتی وجدان، به کارهای ناشایست خود ادامه دهند و هیچ قانونی را به رسمیت نشناسند. این نظیر همان چیزی است که در آیه ۵ سوره قیامت آمده است: «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ»؛ [نه اینکه به گمان او قیامتی در کار نباشد] بلکه انسان می خواهد [با دست و پا زدن در شک و تردید] فرارویش را [از اعتقاد به قیامت که بازدارنده ای قوی است] باز کند [تا برای ارتکاب هر گناهی آزاد باشد!] و به این ترتیب همان گونه که عقیده در عمل اثر می گذارد، اعمال آلوده نیز در شکل بندی عقاید، تأثیر می گذارد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱ ش: ۲۶۰/۲۶). قرآن در جای دیگر می فرماید: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْىَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ» (روم: ۱۰)؛ آن گاه بدترین سرانجام، سرانجام کسانی بود که مرتکب زشتی شدند به سبب اینکه آیات خدا را تکذیب کردند و همواره آن ها را به مسخره می گرفتند و روشن است که یگانه مانعی که انسان را از گناه باز می دارد، ایمان به قیامت و روز جزاء است و کسی که در شهوات فرو رفته و در دلش محبت گناه باشد، حاضر نیست هیچ مانعی از گناه و از آن جمله مسئله قیامت را

بپذیرد و نسبت به گناهان بی‌رغبت و متنفر شود؛ در نتیجه گناه زیاد، کار او را به آنجا منتهی می‌کند که قیامت و روز جزاء را به کلی انکار می‌نماید (طباطبایی، ۱۳۹۰ ش: ۲۳۳/۲۰). توجه به تاریخ زندگی یاغیان و جانپان روشن می‌شود که بسیاری از آن‌ها در آغاز کار چنین نبوده‌اند حداقل نور ضعیفی از ایمان در قلب آن‌ها وجود داشته است؛ ولی ارتکاب گناهان پی‌درپی سبب شد که روزه‌روز از ایمان و تقوا فاصله بگیرند و سرانجام به آخرین مرحله کفر برسند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱ ش: ۳۷۵/۱۶). در خطبه معروف حضرت زینب علیها السلام (م ۶۲ ق) که در شام در مقابل یزید ایراد فرمودند، همین معنی از آیه آمده است: آن حضرت هنگامی که دید یزید با گفتن کلمات و اشعار کفرآمیزی که بیانگر عدم ایمان او به اساس اسلام است، همه چیز را به تمسخر گرفته است، بعد از حمد و ثنای الهی و درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله چنین فرمودند: صدق الله کذلک یقول: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاءُوا السُّوْأَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ» (روم: ۱۰) (مجلسی، ۱۴۰۳ ق: ۱۳۳/۴۵). حضرت زینب علیها السلام که عالمه غیر معلمه است (مجلسی، ۱۴۰۳ ق: ۱۶۴/۴۵) با خواندن این آیه خواست به یزید و تاریخ بفهماند آنچه یزید را به اینجا کشاند گناهان بی‌شمار او بود که سال‌ها مرتکب می‌شد که نتیجه این فسق‌ها شهید کردن امام حسین علیه السلام و فاجعه کربلاء شد.

۹. غفلت زدگی

عامل دیگری که می‌توان برای ایمان نیاوردن اکثریت مردم به پیامبران الهی بیان کرد، «غفلت» است. خداوند در قرآن می‌فرماید: «سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ» (اعراف: ۱۴۶)؛ مقصود از «وكانوا عنها غافلين»؛ این نیست که واقعاً غافلند، بلکه مقصود این است که مانند آدم غافل عمل می‌کنند. مثل «صُمُّ بَكْمٌ عُمِّي» (بقره: ۱۸) که مقصود این نیست که واقعاً کر و لال و کورند بلکه یعنی مثل آدم کر و لال و کورند (طبرسی، ۱۳۷۲ ش: ۱۳۱/۱). به این معنا اگر چه ایشان نشانه‌های ما را می‌دانستند اما چون تفکر و تدبیر در آن نمی‌کردند تا به راه حق روند، گویا که ایشان غافل و بی‌خبر بودند (اشکوری، ۱۳۷۳ ش: ۹۸/۲).

نتیجه‌گیری

طبق آیه شریفه: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ» که در سوره شعراء هشت‌بار تکرار شده است، نشان از عدم ایمان حداکثری مردم به پیامبران الهی است. بعد از واکاوی آیات قرآن، هشت علت برای این امر به‌دست آمد؛ اول، پیروی از جهالت؛ پیامبران الهی همواره با جهل امت‌هایشان مواجه بودند؛ گرچه متعلق جهلشان با یکدیگر فرق داشته است ولی در اصل جهالت مساوی بوده‌اند و بر مدار عقل و تعقل حرکت نمی‌کرده‌اند. دوم، پیروی از هوای نفس؛ یکی از بزرگ‌ترین علل عدم ایمان اکثریت مردم به پیامبران الهی، پیروی از هوای نفس بوده است. سوم، استکبار داشتن و تبعیت از مستکبران؛ استکبار دو نوع بود: نوع اول، «استکبار عملی» و نوع دوم «استکبار اخلاقی» است. چهارم، حسادت؛ حسد یکی از بیماری‌های مهلک قلبی است و ایمان نوری الهی است که دل را تجلی‌گاه حق می‌سازد و این نور معنوی با تنگی و تاریکی که در اثر حسد برای دل پیش می‌آید، سازگاری ندارد و اگر این حسادت شدت پیدا کند موجب انکار دعوت انبیاء الهی می‌شود. پنجم، حب دنیا؛ آنان که دلبسته مقامات دنیایی باشند، به حقیقت ایمان نمی‌آوردند. ششم، تقلید کورکورانه؛ یکی دیگر از موجبات لغزش انسان و عدم ایمان وی تقلید کورکورانه است، پیروی از اکابر و بزرگان و به عبارت دیگر تقلید کورکورانه از شخصیت‌های مهم زمان است. هفتم، آلوده شدن به گناه؛ اصرار به گناه انسان را به مرحله‌ای می‌رساند که به استهزاء و تمسخر پیامبران و آیات الهی منجر شده و در آخر هیچ موعظه و اندرز و اندازی در او مؤثر نخواهد بود و راهی جز عذاب دردناک الهی باقی نمی‌ماند. هشتم، غفلت‌زدگی؛ مقصود از غفلت‌زدگی این بود که مانند آدم غافل عمل می‌کنند.

منابع

- قرآن کریم

- نهج البلاغه، (۱۴۱۴ق)، نهج البلاغه، تحقیق: الصبحی صالح. قم: هجرت.

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، (۱۳۷۸ش)، عیون أخبار الرضا علیه السلام، تهران: نشر جهان.
۲. _____، (۱۳۶۲ش)، الخصال، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم: جامعه مدرسین.
۳. ابن فارس، احمد بن فارس، (۱۴۰۴ق)، معجم مقاییس اللغة، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
۴. ابن منظور، محمد بن مکرم، (۱۴۱۴ق)، لسان العرب، بیروت: دارصادر، سوم.
۵. ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، (۱۴۰۸ق)، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، تحقیق: محمدمهدی ناصح، مشهد: آستان قدس رضوی.
۶. اشکوری، محمد بن علی، (۱۳۷۳ش)، تفسیر شریف لاهیجی، تحقیق: جلال الدین محدث، تهران: دفتر نشر داد.
۷. پژوهشکده تحقیقات اسلامی، (۱۳۸۶ش)، فرهنگ شیعه، قم: زمزم هدایت، دوم.
۸. تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، (۱۳۶۶ش)، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم (ویرایش مصطفی درایتی)، قم: دفتر تبلیغات.
۹. جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۸۳ش)، توحید در قرآن، تحقیق: حیدر علی ایوبی. قم: اسراء.
۱۰. جوهری، اسماعیل بن حماد، (۱۳۷۶ش)، الصحاح، تحقیق: احمد عبدالغفور عطار، بیروت: دارالعلم للملایین.
۱۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۱۲ق)، مفردات الفاظ القرآن، بیروت: دارالشامیه.
۱۲. طباطبائی، محمد حسین، (۱۳۹۰ش)، المیزان، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، دوم.
۱۳. طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۷۲ش)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: ناصر خسرو، سوم.
۱۴. طریحی، فخر الدین بن محمد، (۱۳۷۵ش)، مجمع البحرین، تحقیق: احمد حسینی اشکوری، تهران: مرتضوی، سوم.
۱۵. طوسی، خواجه نصیرالدین، (۱۴۰۷ق)، تجرید الاعتقاد، تحقیق: سید جلال حسینی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۱۶. فراهیدی، خلیل بن أحمد، (۱۴۰۹ق). کتاب العین، قم: نشر هجرت، دوم.
۱۷. فیومی، احمد بن محمد، (۱۴۱۴ق)، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، قم: مؤسسه دارالهجرة، دوم.
۱۸. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب. (۱۴۱۵ق). القاموس المحيط، بیروت: دارالکتب العلمیه.

۱۹. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، (۱۴۱۵ق)، تفسیر الصافی، تحقیق: حسین اعلمی، تهران: مکتبه الصدر، دوم.
۲۰. قرشی، علی اکبر، (۱۳۷۱ش)، قاموس قرآن، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ششم.
۲۱. کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۴۰۷ق)، الکافی، تحقیق: علی اکبر غفاری و دیگران، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چهارم.
۲۲. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، (۱۴۰۳ق)، بحار الأنوار، تحقیق: جمعی از محققان، بیروت: دار احیاء التراث العربی، دوم.
۲۳. مصطفوی، حسن، (۱۴۳۰ق)، التحقيق في كلمات القرآن الكريم، بیروت: دارالکتب العلمیه، سوم.
۲۴. مطهری، مرتضی، (۱۳۸۴ش)، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، تهران: صدرا، هفتم.
۲۵. مظفر، محمد رضا، (۱۴۳۰ق)، اصول الفقه، قم: جامعه مدرسین، پنجم.
۲۶. مغنیه، محمد جواد، (۱۳۷۸ش)، ترجمه تفسیر کاشف، تحقیق: موسی دانش، قم: بوستان کتاب.
۲۷. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۱ش)، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامیه، دهم.